

## با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

بیست و هفت اسفند پنجاه و نه

استاد مسعود ریاضی

### نورالانوار

قدرتی به نام نورالانوار وجود دارد که آرم وحدت نشان دهنده تصویر اوست. یک خط نور بسیار رقیق و نورانی در ذات و هیكل خداوند است، که شاید بتوان آن را به هسته وسط خرما تشبیه کرد، دانشمندان هم اخیراً پی به وجود این نور برده‌اند. این نور رقیق و درخشان که خدای خالق است، با هر کدام از موجودات به وسیله شعاعی مربوط است. این خط نوری که به هر اتم یا حشره و میکروب و یا کره و خلاصه هر مخلوق و موجودی وصل است اداره کننده آن مخلوق است و اوضاع آن مخلوق را در حافظه خود نگه می‌دارد، مثل شبکه حواس و غده بصل‌النخاع و نخاعی که در وسط ستون فقرات انسان جای دارد. غده‌ای بنام بصل‌النخاع در قسمت پشت سر انسان وجود دارد و از آن مغزی از وسط ستون فقرات گذشته و در سراسر بدن بنام اعصاب سیم‌کشی شده است که این اعصاب در جایی مثل دندان ضخیم ولی در بعضی دیگر از اعضا بدن باریک غیر قابل لمس هستند، و اگر انسان را نه از طریق اسکلت استخوانی یا تشکیلات یاخته‌ای و سلولی و گوشتی و ماهیچه‌ای، بلکه از نظر سلسله اعصاب تصویر کنند و تشکیلات عصبی او را نشان دهند، نظام عالم و رابطه خدا با مخلوقات در آن مشهود است. یعنی آن ارتباط بین مخ و کلیه بدن انسان را می‌توان به سیم‌کشی و سازمان عصبی در کل جهان هستی تشبیه کرد.

ما نیز به وسیله رشته سیمی به خدا وصل هستیم منتهی این سیم خیلی نازک است و به صدا در آوردن آن و ارتباط گرفتن با خدا کار مشکلی است. لذا باید خیلی عبادت کنیم و مدام با این سیم تلفنی ارتباط داشته باشیم تا بالاخره موفق به تماس شویم. همانطور که یک یاخته در ناخن پای شما با سیم عصبی به مخ وصل است و اگر بخواهد شما را آگاه کند که من گرسنه هستم و یا دردی دارم به تنهایی نمی‌تواند بلکه اگر با میلیونها سلول اطراف خود درد را مشترکاً حس کردند و وسیله عصب مربوط به سلسله اعصاب گزارش کردند شما متوجه خواهید شد.

این است که گفته‌اند: "نماز و دعا را بصورت دسته جمعی بخوانید." تا سلولها و یاخته‌های انسانی وصل شوند و یک صدا فریاد بزنند و او را بخوانند، زیرا او پیکره ایست عظیم و لایتناهی. راز اینکه مرشدان طریقت می‌توانند با خدا تماس بگیرند، اینست که آنها عده‌ای مرید دارند که مریدها معمولاً از مرشد خود انتظاراتی داشته و به ایشان توسل و توجه دارند، پس این مرشد ویا پیر و پیغمبر، اجتماعی ایجاد کرده، تا دعایش مستجاب شود.

اینست که در نماز جماعت، همه سیم خود را به امام جماعت متصل می‌کنند تا او قوی شود و نیروها را بگیرد و درب خانه خدا را بزند و وقتی قسمتی از بدن خدا به صدا درآمد آن ذات بینهایت توجه پیدا می‌کند. یا شخصی در دعا به حدی مصر و لجباز باشد و به ذات خداوند توجه پیدا کند تا خدا صدای او را بشنود.

در جوانی به حدی در دعا قوی و مصر بودم که به محض توجه پاسخ می‌گرفتم. اما حالا دیگر در خودم حالت بی‌نیازی حس می‌کنم و کارها را به خودش واگذار کردم. بنابراین آدمی باید برق روح را لیزه کند و تمرکز روحی داشته باشد تا بتواند ذات خدا را به لرزه درآورد و جواب بگیرد. پس نورالانوار به بدن ما وصل است و به راحتی ما را اداره می‌کند، همانطور که بصل‌النخاع و مغز و دستگاه عصبی همه سلولها و یاخته‌ها و اعضای بدن را کنترل می‌کند و حیات آنها را تامین می‌سازد.

نورالانوار نقطه ای است که پرتوهای تمام هستی را گرفته و جای ثابت و مکان معینی ندارد. خودش متحرک است با سرعت سیر بی‌نهایت. در عالم هر چیز کوچکتر باشد قدرتش بیشتر است هر چه علم و شعور هست در نورالانوار است و با اراده، می‌داند یک موجود را چگونه بسازد.

نورالانوار را قرآن "الله" می گوید. دائم در حال خلق و متمرکز است. حضرت نور الانوار تجربه را بر اثر کار و فعل و انفعالی که در عالم ایجاد می کند کسب می نماید اما علم و شعور به انجام هر کاری دارد. طرح کلی هر مسئله ای که در مغز انسان هست، مثل لوح محفوظ طرحش را در مغز دارد. ولی طرحی را که پیاده می کند آن طرح کامل ایده آلی نیست بلکه بر اثر سیر تکامل آن طرح روی کار می آید.

حضرت نورالانوار که یک نقطه از پیکره عظیم عالم است پرتو و شعاعهایش بی نهایت است و سطح نامتناهی عالم را در بر می گیرد، حضرت نورالانوار این نقطه عظیم لایتنهای قدرت خلاقه وجود است که دارای شعور، عقل و علم بی نهایت است. هر گاه مشیتش قرار بگیرد که پدیده ای را خلق کند، طرح کلی کامل نامتناهی بسیار عظیم آن پدیده، به صورت تصویر در قوه مخیله اش پیدا می شود. همانطور که یک انسان صنعتگر یا مخترع مثلاً طرح کلی یک تلویزیون در صفحه خیالش تصویر می شود و بعد آن را در صنعت پیاده می کند. اما برآستی ببینیم آیا آن مخترع می تواند همه آن طرح کلی اختراع خود را در ابتدای کار پیاده کند و شکل مادی ببخشد؟ جواب معلوم است. امروز تلویزیونهای مختلفی به بازار آمده، اما می توان گفت هنوز تلویزیون مطابق ایده آل مخترع آن نیست و در آینده تلویزیونهای کاملتر ساخته خواهد شد.

این ذات نامتناهی و این قدرت خلاقه طبیعت روی عقل و اراده کار می کند و می فهمد که چه کار می کند. نقطه ای است با سرعت لایتنهای یعنی در هر لحظه در همه جای دنیا یا در همه جای عالم لایتنهای هست. زیرا سرعتش بینهایت است. زمانی که رهنمون معظم وحدت، پیشوا، مربی، استاد و مرشد من، درباره نورالانوار صحبت کرد. من به خوبی مفاهیم فرمایشات ایشان را درک نکردم که چطور نورالانوار در عین حال که یک عضو از این هستی بی نهایت است می تواند، در یک لحظه در همه جای گیتی حضور داشته باشد. حتی از ایشان پرسیدم آیا حضرت نورالانوار مثل روح وجودی یکپارچه و بی نهایت است؟ جواب فرمود: حضرت نورالانوار، بی نهایت است اما مثل روح نیست. امروز که درباره حضرت نورالانوار سخن گفتم، حقیقت حال قدرت خلاقه عالم روشن شد و آن را به نقطه تشبیه کردم این بیان درست است.

### علم خداوند

علم حضوری و لدنی، علم به کلیات است و علم حصولی و اکتسابی علم نسبت به جزئیات می باشد. در کتابی مقاله ای در مورد رفتن امام حسین به کربلا نوشته شده بود که امام حسین با علم لدن می دانست که در کربلا شهید می شود اما جزئیات حوادث را نمی دانست و جزئیات حوادث را خداوند، بعد از اتفاق دریافت می کند.

لذا، اهل دین گفته اند: خداوند بندگان را امتحان می کند یعنی خداوند آنچه را در سرنوشت یک مخلوق مقدر کرده است می داند، اما جزئیات و عکس العملهای مخلوق را در برخورد با حوادث بعد از وقوع آنها دریافت می کند و این بدان سبب است که تکامل صورت بگیرد. تکامل در امور دنیا می تواند دلیل اثبات این مدعا باشد. ما می بینیم که بندگان این زمان نسبت به گذشته کاملتر هستند. مثلاً مباحث مرا، شما که جوان و نوجوان هستید به راحتی درک می کنید در حالی که همین صحبتها را علما و مجتهدین دویست سال قبل در حوزه های علمیه برای طلاب نمی گفتند بلکه بین خود مدرسین و مجتهدین مطرح می شد، اگر اصل و ناموس تکامل را قبول داشته باشید و بپذیرید که موجودات جدید، جامعتر و کاملتر از گذشته هستند، خود به خود ثابت می شود که خداوند تبارک و تعالی روز به روز، تجربه جدیدتری می یابد و دانش او نسبت به خلق و آفرینش بیشتر می شود که اگر اینطور نبود خدا محدود بود نه بینهایت.

اگر معتقد هستی که خدا تا بینهایت ادامه حیات می دهد پس باید قبول داشته باشی که خدا، وجودی ثابت نیست، بلکه مشمول قاعده تکامل است که اگر وجودی مقطوع و ثابت بود محدود می شد. رشد و ارتقا او نشانه جاودانگی اوست، تکامل خدا ثابت می کند که روز به روز علم او بیشتر می شود، و اگر علم او بیشتر نشود، حیات او تکرار مکررات است و زندگیش خسته کننده می شود، حال اگر بگوئیم خدایی که ما ترسیم کرده ایم، خدایی ناقص و نادان و محدود است و بعد بخواهیم در فکر و مغز خود خدایی کاملتر بسازیم می گوئیم: او خدایی است با علم بی نهایت نسبت به کلیات و جزئیات و این علم خدا مشمول تکامل است و این تکامل را خود خدا ایجاد می کند و محتاج کس دیگری نیست که بگوئیم جاهل بوده و عالم شده است. پس چون تراوش علم از ذات خداست

او عالم علی الاطلاق است او حکیم و خود کفا و صمد می باشد، او ناقص است اما خودش خود را کامل می کند، او نیازمند است اما نیازش را خودش برطرف می سازد و بر علم خود، خودش می افزاید، و دیگر اشکال و ایرادی در ساحت مقدس حضرت حق وارد نخواهد بود.

"الله الصمد" او تکیه بر کسی و چیزی ندارد او قادر علی الاطلاق و مسلط بر خود است. او ضعیف و زبون نیست. او جبار است و منظور از جبر، هندسه است. یعنی کارهای خدا از روی نظمی است که خود او در کارها قرار داده است، که خدا مهندسی دانا و نقشه‌کش و حسابگر است. می خواهیم جبر را با علم خدا مقایسه کنیم و تطبیق نمائیم، می گوئیم خدا مهندسی است زبر دست، دائم نقش می زند، باز می نگرد و وقتی به نظرش کامل نیست، دوباره نقش جدیدی می زند و همینطور نقشهای بعدی را. اگر بتوانید فرمانی صادر کنید و عالم از حرکت باز ایستد بعد با دستگاهی دقیق عکسی از عالم بردارید، و فرمان حرکت بدهید و بعد از لحظه‌ای دوباره دستور توقف عالم را بدهید و تصویر دیگری از عالم بردارید و دو تصویر را با هم مطابقت کنید خواهید دید که با هم تفاوت دارند و دومی از اولی کاملتر و زیباتر است. مولوی قصیده‌ای زیبا دارد.

هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد، دارای جهان شد

در ذات خداوند، بی‌نهایت نقشه وجود دارد که یکی پس از دیگری ظهور می نماید. پس در عالم صاحب اختیار مطلق خداست، حرکات و کارها همه به اراده او صورت می گیرد و موجود و غیر از او وجود ندارد، کارهای خدا از روی نقشه‌های خود او تحقق می پذیرد و همه علم و نقشه‌هایش را هنوز بروز نداده است اما می داند چه نقشه‌ای دارد و می داند که جزئیات را نمی داند. مثلاً "شما می دانید که هر استعدادی را کم و بیش دارید، اما نمی دانید که شاعر هستید یا خیر؟ اما زمانی ممکن است استعداد شاعری در شما شکوفا گردد. در سال پنجاه و هشت در زندان شعری گفتم، بعد دیدم حرفهایی زده‌ام که در ذهنم نبوده و قبلاً نمی‌دانستم و حال اگر بخواهم آن شعر را که برای زمان خودش مناسب بود تصحیح کنم قطعاً کاملتر خواهد شد و هر دو شعر هم از خود من است.